

بررسی چگونگی پایان عمر زمینی عیسی (ع) در عهد جدید و قرآن

ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی مسیح در اناجیل و قرآن مجید به گونه‌ای ظاهراً متفاوت مطرح شده است. بر طبق اناجیل حضرت عیسی به صلیب رفته، مدفون شد، اما بعد از سه روز زنده شد و به آسمان رفت ...

ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی مسیح در اناجیل و قرآن مجید به گونه‌ای ظاهراً متفاوت مطرح شده است. بر طبق اناجیل حضرت عیسی به صلیب رفته، مدفون شد، اما بعد از سه روز زنده شد و به آسمان رفت و تاکنون زنده است؛ اما مطابق ظاهر آیه‌ای از قرآن و برداشت رایج از آن، عیسی به صلیب نرفت و کشته نشد، بلکه امر بر یهودیان مشتبه شده است. جدای از تفاوت ظاهری دو نقل، این ماجرا و چگونگی نقل آن در اناجیل، در کل ساختار الهیات مسیحی تأثیرگذار است؛ زیرا در این نگاه صلیب مسیح نه یک حادثه عادی، بلکه حادثه‌ای است که در سرشت و سرنوشت انسان و برنامه خدا برای نجات انسان نقشی اساسی دارد. این در حالی است که این ماجرا، هرگونه که بوده باشد، هیچ تأثیر و نقشی در الهیات اسلامی ندارد. بررسی ماجرای پایان زندگی عیسی در عهد جدید و قرآن مجید و تأثیر آن در الهیات موضوع این نوشتار است.

مقدمه

عیسی مسیح به صلیب کشیده شد و کشته و مدفون شد؛ اما سه روز بعد زنده شد و مدتی حواریان و عده‌ای دیگر او را می‌دیدند، اما پس از حدود چهل روز به آسمان رفت. او اکنون زنده و نزد خداوند است و روزی باز خواهد گشت. عیسی مسیح به صلیب کشیده نشد و کشته نیز نشد، بلکه قاتلان او اشتباه کردند و فرد دیگری را به جای او به صلیب کشیدند. خداوند عیسی را به آسمان برد. او اکنون زنده و نزد خداوند است و روزی باز خواهد گشت.

سخن اول اعتقاد مسیحیان درباره پایان زندگی عیسی مسیح است که از اناجیل گرفته شده است و سخن دوم اعتقاد رایج مسلمانان است که از ظاهر آیه‌ای از قرآن برداشت شده است.

عیسی مسیح شخصیتی است که در دو دین اسلام و مسیحیت مورد احترام است و هر دو دین او را از بزرگان تاریخ بشریت می‌دانند؛ اما درباره زندگی و شخصیت او اختلافاتی بین پیروان و متون مقدس این دو دین وجود دارد. یکی از این اختلافات درباره چگونگی پایان یافتن زندگی این شخصیت است: آیا او «کشته شد و زنده شد و زنده است«؛ یا اینکه «کشته نشد و زنده است«؟

برخی از نقادان جدید کتاب مقدس بر اساس مبنایی که دارند هیچ یک از این دو روایت را نمی‌پذیرند؛ چراکه جهان‌بینی آنان به گونه‌ای است که دخالت ماوراءالطبیعه را در طبیعت بر نمی‌تابد و بنابراین وقوع هیچ معجزه‌ای را نمی‌پذیرند. [1] برخی از عالمان جدید الهیات مسیحی، غیرممکن می‌دانند انسانی که از لوازم الکترونیکی استفاده می‌کند معجزات نقل شده در عهد جدید را بپذیرد. [2] هر دو روایت از پایان زندگی زمینی عیسی معجزه‌آسا و در نتیجه «علم‌گریز«ند؛ به این معنا که علم نه می‌تواند آنها را تأیید کند و نه تکذیب؛ چون علم تجربی فقط در محدوده طبیعت کاربرد دارد و درباره ماورای طبیعت هیچ نظری نفیاً و اثباتاً ندارد. معجزه، دخالت ماوراءالطبیعه در طبیعت است و هر جا پای ماوراءالطبیعه به میان آید علم باید سکوت کند. جهان‌بینی مدرن اصل معجزه را انکار می‌کند، زیرا وجود ماوراءالطبیعه را نمی‌پذیرد و عالم هستی را محدود به طبیعت می‌داند؛ البته کسانی قبل از عصر روشنگری بودند که ماوراء را انکار نمی‌کردند، ولی دخالت آن در طبیعت را نمی‌پذیرفتند و در نتیجه معجزه را قبول نداشتند؛ اما جهان‌بینی مسیحیت و اسلام، مانند جهان‌بینی بیشتر ادیان جهان، معتقد به وجود ماوراءالطبیعه و دخالت آن در طبیعت هستند و بنابراین معجزه را می‌توانند و باید بپذیرند. معتقدان به قرآن و نیز معتقدان به کتاب مقدس باید اعجاز را بپذیرند و ممکن بدانند؛ چراکه متون مقدس آنان معجزات فراوانی را نقل کرده‌اند.

آنچه اناجیل از پایان زندگی زمینی عیسی نقل کرده‌اند، معجزه است. و معجزات علم‌گریزند نه علم‌ستیز؛ بنابراین پیروان دیگر ادیان، و از جمله مسلمانان، امکان آن را نمی‌پذیرند. آیا ممکن است انسان کشته‌شده و مدفون شده‌ای پس از سه روز زنده شود و به آسمان رود و تا امروز - که دو هزار سال از آن زمان گذشته است - زنده باشد؟ علم می‌گوید طبق ابزاری که من در اختیار دارم چنین چیزی ممکن نیست؛ ولی عقل می‌گوید ممکن است، چون به اموری مربوط است که فراتر از علم و تجربه است؛ بنابراین مسلمان امکان آن را می‌پذیرد. همین‌طور فرد مسیحی نیز امکان وقوع این حادثه را می‌پذیرد که قیافه فردی معجزه‌آسا عوض شود و در نتیجه امر بر کسانی مشتبه شود، و او به آسمان برده شود و تاکنون زنده باشد. این معجزه است و برای مسیحیان قابل قبول است؛ چراکه مشابه آن در متون مقدس آنان زیاد نقل شده است. تا اینجا به ظاهر اختلاف چندان عمیق و مهم نیست.

برای مسلمانان تفاوتی ندارد که پایان زندگی پیامبرشان چگونه بوده باشد و برای مثال آن حضرت در بستر و به سبب مریضی وفات یافته باشد یا اینکه در میدان نبرد به شهادت رسیده باشد و یا اینکه در شهر مسموم شده و به شهادت رسیده باشد؛ زیرا این امر و چگونگی آن در هیچ یک از اعتقادات و اعمال اسلامی تأثیرگذار نیست. همچنین برای آنان فرقی نمی‌کند که عیسی کشته نشده باشد و به آسمان رفته باشد، یا کشته شده باشد و زنده شده باشد و به آسمان رفته باشد، یا اینکه کشته شده باشد و زنده هم نشده باشد. مقصود این است که چگونگی پایان یافتن زندگی پیامبر اسلام و نیز هیچ شخصیت دیگری در نظام عقیدتی و عملی اسلام هیچ تأثیری ندارد. البته این رهبران بزرگ که در طول زندگی خود به شیوه‌های مختلف انسان‌ها را راهنمایی کرده‌اند، با انتخاب شیوه مرگ خود نیز می‌توانند الگویی برای دیگر انسان‌ها باشند؛ اما این‌گونه نیست که خود حادثه تأثیری در اصل نظام دین داشته باشد. اما برای مسیحیان حادثه پایان زندگی عیسی این‌گونه نیست. این حادثه در نظام الهیات مسیحی نقشی بسیار محوری دارد. کل اختلاف قرائت اسلامی با قرائت مسیحی از این حادثه به دو جمله برمی‌گردد: مسیحیان می‌گویند مسیح کشته شد و مسلمانان

می‌گویند مسیح کشته نشد؛ مسیحیان می‌گویند مسیح دوباره زنده شد و مسلمانان می‌گویند کشته نشد که زنده شود. برای مسیحیان دو جمله «کشته شد« و «زنده شد« دو حادثه معمولی نیست. آنان می‌گویند این دو حادثه اگر به همین صورت رخ نمی‌داد کل برنامه خدا برای نجات انسان ناتمام می‌ماند. اگر این دو حادثه را از مسیحیت کنونی حذف کنیم، کل نظام الاهیات مسیحی به هم می‌ریزد و این دین هویت خود را از دست داده، و به دین دیگری تبدیل می‌شود.

پس مسئله صلیب دو بعد دارد: یکی بعد الاهیاتی و دیگری بعد تاریخی. در بحث مقایسهٔ ماجرای صلیب در قرآن و عهد جدید یا اسلام و مسیحیت باید به هر دو بعد توجه کرد. البته بسیار روشن است که این بعد اول است که اهمیت زیادی دارد و بعد دوم اهمیت چندانی ندارد. در بعد اول بحث به کل نظام اعتقادی کشیده می‌شود.

اما در بعد دوم صرفاً بحث این است که ظاهر متون مقدس دو دین یک حادثه تاریخی را به دو صورت متفاوت نقل کرده‌اند. اما قبل از ورود به بحث تفصیلی دربارهٔ هر یک از این دو بعد باید به یک بحث مبنایی اشاره کنیم و آن اینکه در مقایسه دو دیدگاه از دو دین و دو متن مقدس قاعدتاً پای معیار و میزان و داور بیرونی به میان می‌آید و بدون تردید در این بحث پای عقل به میان کشیده می‌شود.

اما در رابطه با داوری عقل، در این بحث که از متن مقدس اتخاذ شده است، مسئله‌ای مطرح است. چه بعد تاریخی و چه الاهیاتی. حال سؤال این است که دربارهٔ آنچه از متن مقدس گرفته می‌شود، عقل چه موقعیت و جایگاهی دارد؟ چه بسا در خود این مسئله مبنایی - که در این بحث تأثیر زیادی دارد - نیز بین پیروان دو دین اختلاف باشد. در اینجا مجال آن نیست که به این مسئله مبنایی بپردازیم. اما در بحث خود، حجیت عقل را به این معنا می‌پذیریم که اعتقاد و عمل خردستیز در دین پذیرفته نیست، اما اعتقاد و عمل علم‌گریز اجماً پذیرفته است.

بنابراین، بحث را در دو محور اصلی پی می‌گیریم:

***** 1- ابعاد عقیدتی و الاهیاتی ماجرای پایان زندگی زمینی عیسی(ع)

1.1- جایگاه عقیدتی و الاهیاتی صلیب در عهد جدید:

هنری تیسن، در نویسنده‌های مسیحی، «الاهیات مسیحی«، با برداشت از عهد جدید، اهمیت صلیب و نقش آن را در کل الاهیات مسیحی این‌گونه توصیف می‌کند:

مهم‌ترین مقصود مسیح از آمدن به این جهان این نبود که برای ما سرمشق باشد و یا تعلیمی بدهد، بلکه این بود که برای ما جان بدهد. مرگ او یک امر اتفاقی یا بر اثر تصمیم بعدی نبود، بلکه مهم‌ترین هدف مجسم شدن بود. مجسم شدن هدف نهایی نبود، بلکه برای این انجام شد که به وسیله مرگ مسیح بر روی صلیب، گمشدگان به نجات برسند.[3] فقره فوق به روشنی نشان می‌دهد که حادثه صلیب در کل نظام دینی مسیحیت چه جایگاه محوری و اساسی‌ای دارد. این فقره نشان می‌دهد که هدف نهایی از آمدن مسیح و مأموریت او، همین حادثه بوده است. مسیح با مرگ خود، بیش از حیات خود نقش ایفا کرده است.

اگر بخواهیم برای دین یک تعریف کلامی ارائه دهیم - البته تعریفی که برای ادیانی مانند اسلام و مسیحیت اجماً مورد قبول باشد - باید بگوییم: «دین عبارت است از برنامه خدا برای نجات انسان«.

در این تعریف غیر از حرف ربط «برای«، چهار واژه وجود دارد: انسان، نجات، خدا و برنامه. واژه دیگر آن چیزی است که تعریف شد؛ یعنی «دین« - که در بحث ما مصداق آن «مسیحیت« است. سخن این است که حادثه صلیب نه تنها با چهار عنوان داخل تعریف، بلکه با پیام اصلی خود مسیحیت ارتباطی ناگسستگی دارد.

الف) انسان

از نوشته‌های پولس - که الاهیات رایج مسیحی منطبق با آن است - برمی‌آید که دو حادثه یا دو عمل بسیار مهم در تاریخ زندگی بشر وجود دارد که همچون نقاط عطفی، تاریخ زندگی انسان را به چهار (یا سه) دوره تقسیم می‌کنند. سرشت، جایگاه و قدرت و توان انسان در این چهار دوره متفاوت است.

بر اساس دو حادثه‌ی (گناه آدم و صلیب مسیح) تاریخ انسان به چهار دوره «انسان قبل از گناه آدم«، «انسان بعد از گناه آدم و قبل از صلیب مسیح«، «انسان بعد از صلیب تا حیات دیگر« و «انسان در حیات دیگر« تقسیم شده است.

انسان در ابتدای خلقت پاک و مقدس بود. او دوست خدا بود و مقام فرزندی خدا را داشت و در واقع عضو خانواده خدا بود. عقل و اراده او سالم و قوی بودند؛ اما با گناه آدم - که گناه بسیار بزرگ و فجیعی بود، چراکه طغیان علیه خدا بود و توبه‌ای به همراه نداشت - [4] آدم و نسل او سقوط کردند. سرشت و ذات انسان گناه‌آلود شد. گناه آدم به نسل او به ارث رسید و از آن پس، فرزند آدم هنگام تولد ذاتاً گناه‌کار است. انسان ذاتاً به بدی تمایل دارد. انسانی که قبل از گناه آدم دوست خدا و حق و حقیقت بود، از این پس دشمن خدا گردید. عقل و اراده انسان ضعیف و ناتوان گردید. انسان مقام فرزندی خدا را از دست داد و در واقع به عبد و غلام تبدیل شد. خدا برای اینکه تا زمانی که راه نجاتی از این وضعیت اسفبار پیدا شود، این انسان بتواند به حیات خود ادامه دهد شریعت را فرستاد - در واقع شریعت نه راه نجات انسان‌ها، بلکه زمینه‌ساز آمدن نجات بود. خداوند در این دوره انبیاء را فرستاد که وظیفه آنان آوردن شریعت بود. انسان سقوط کرده زیر بار سنگین شریعت بود و هر روز بر گناهش افزوده می‌شد و راهی برای نجات از این وضع اسفبار نداشت. بزرگ‌ترین مانع نجات انسان، گناه آدم بود و تا زمانی که گناه آدم وجود داشت و کفاره آن داده نشده بود، انسان در همین

وضعیت سقوط کرده قرار داشت؛ اما این انسان سقوط کرده گناه کار چیزی نداشت که ارزش کفاره گناه آدم را داشته باشد. اما این وضعیت شایسته انسان نبود، زیرا او برای مقام فرزندى خدا خلق شده بود. خدای مهربان چون دید که این انسان توان دادن کفاره را ندارد، سرانجام پسر یگانه خود را - که همذات با خدا و با او برابر بود - فرستاد تا مجسم شده، به صورت انسان درآید و به صلیب رود تا گناه آدم را کفاره دهد. با صلیب مسیح گناه آدم کفاره داده شد و بار دیگر این امکان فراهم شد تا انسان فرزند خدا گردد. در دوره پس از صلیب، هر کس به پسر خدا ایمان آورد، یعنی ایمان آورد که این پسر خدا بود که به صلیب رفت و گناه آدم را کفاره داد، می‌تواند به مقام فرزندى خدا نایل آید. [5]

پولس در فقره‌ای چکیده ماجرای سقوط انسان به واسطه گناه آدم، و نجات انسان از وضعیت سقوط کرده از طریق صلیب مسیح را این‌گونه بیان می‌کند:

همان‌طور که يك گناه موجب محكومیت همه آدمیان شد يك عمل كاملاً نيك نیز باعث تبرئه و حیات همه می‌باشد و چنان که بسیاری در نتیجه سرپیچی يك نفر گناهكار گشتند، به همان طریق بسیاری هم در نتیجه فرمانبرداری يك نفر، كاملاً نيك محسوب خواهند شد (رومیان، 5: 19-20).

پس با گناه آدم همه مردم گناهكار، بیگانه از خدا و جدای از او گردیدند و با صلیب مسیح همه مردم نیکوکار شدند و ارتباط سالم آنان با خدا بازگردانده شد. [6] پولس درباره اینکه با صلیب مسیح، انسان از وضعیت بردگی به فرزندى خدا بازگشته است چنین می‌گوید: چون روزی که خدا تعیین کرده بود فرا رسید او فرزندش را فرستاد تا به صورت يك یهودی از زن به دنیا بیاید، تا بهای آزادی ما را از قید اسارت شریعت بپردازد و ما را فرزندان خدا بگرداند... بنابراین دیگر غلام نیستیم بلکه فرزندان خدا می‌باشیم، و به همین علت وارث نیز هستیم و هرچه از آن خداست به ما نیز تعلق دارد (غلاطیان، 4: 4-7).

به هر حال مسیح با صلیب خود این زمینه را ایجاد کرد که انسان مقامی را که از زمان گناه آدم از دست داده بود - یعنی فرزندى خدا که بالاترین درجه و مقامی است که خدا برای انسان در نظر گرفته است - مجدداً به دست آورد. البته این امر حاصل عمل فداکارانه مسیح است نه عمل خود انسان. [7]

نکته دیگری که پولس درباره تأثیر گناه آدم و صلیب مسیح بر انسان می‌گوید این است که انسان با گناه آدم دارای يك طبیعت گناه آلود و ناپاک و کهنه گردید و مسیح با صلیب خود انسان را از این طبیعت کهنه نجات داد و این امکان را برای انسان فراهم کرد که طبیعت نوی که به صورت خداست، بپوشد. [8]

تأثیر دیگر گناه آدم بر انسان این بود که انسان فانی شد. اگر گناه آدم نبود انسان جاودانه زندگی می‌کرد؛ اما این گناه آدم بود که مرگ را به جهان آورد. [9] (هرچند از برخی از تعبیر پولس برمی‌آید که مقصود از مرگ در اینجا مرگ روحی و هلاکت ابدی باشد، [10] اما عموم نویسندگان مسیحی همین مرگ بدنی را برداشت کرده‌اند). گناه آدم باعث شد که انسان حیات جاودانه را از دست بدهد، اما صلیب مسیح این امکان را فراهم آورد که انسان حیات جاودانه را به دست آورد. هر کس به مسیح به‌عنوان پسر خدا که به صلیب رفت ایمان آورد حیات جاودانه می‌یابد، اما نه در این دنیا بلکه در حیات دیگر؛ چراکه در واقع انسان کفاره گناه آدم را نداد، بلکه خدا مجاناً این کار را انجام داد. [11] به همین جهت، امور دیگری نیز که با گناه آدم از انسان گرفته شد مانند عقل و اراده و... در این دنیا به انسان بازگردانده نمی‌شوند و بازگرداندن آنها همچون حیات جاودانه در دنیای دیگر محقق خواهد شد. [12]

ب) نجات

در تعریف دین گفته شده است که دین برای نجات و رستگاری انسان آمده است؛ پس نجات و رستگاری هدف دین است. صلیب مسیح چه نقشی در نجات و رستگاری انسان دارد؟ پاسخ این است که بدون صلیب نجات و رستگاری ممکن نیست. انسان‌شناسی پولسی و مسیحی به گونه‌ای است که انسان برای نجات خود به منجی نیاز دارد (منجی در اصطلاح علم ادیان عبارت است از کسی که با عمل خود نجات و رستگاری را برای انسان ممکن می‌کند). انسان مسیحی سقوط کرده است و خودش برای نجات خودش هیچ کاری نمی‌تواند انجام دهد. این مسیح است که با صلیب خود امکان نجات و رستگاری را فراهم می‌کند. در اینجا دو اصطلاح «کفاره؛« و «فدیه؛« مطرح می‌شود. مسیح گناه آدم را کفاره داد یا فدیه گناه آدم را پرداخت کرد و بدین وسیله، نجات و رستگاری را برای انسان‌ها میسر ساخت. هرچند در تبیین آموزه «کفاره؛« و کیفیت آن بین مسیحیان اختلاف وجود دارد، اما اصل اینکه نجات و رستگاری با حادثه صلیب ممکن شده است، مورد وفاق می‌باشد [13] و در تاریخ مسیحیت کسانی مانند پلاکیوس که مسیح را «منجی؛« نمی‌دانستند بلکه او را «راهنمای؛« برای هدایت انسان‌ها می‌دانستند مرتد و بدعتگذار اعلام شده‌اند. [14]

به هر حال نکته مهم در نجات‌شناسی پولسی و مسیحی آن است که نجات و رستگاری انسان را خارج از او قرار می‌دهد؛ یعنی نجات و رستگاری باید از بیرون برای انسان میسر شود، والا از خود انسان کاری ساخته نیست؛ این حادثه صلیب است که نجات و رستگاری را ممکن کرده است.

ج) خدا

ماجرای صلیب برنامه‌ای بود که خدا از قبل تعیین کرده بود. اما چه کسی باید بالای صلیب می‌رفت؛ زیرا انسان‌های عادی ارزش این را نداشتند که کفاره گناه آدم شوند. کسی که فدا شدن او می‌توانست کفاره آدم به حساب آید، پسر یگانه خدا بود که همذات با خدا و با او برابر بود. در واقع خدایی که انسان شده بود باید بالای صلیب می‌رفت. خدا (مسیح) جسم گرفت و به شکل انسان درآمد تا خود را فدای انسان کند. [15] پس خدا هم برنامه‌ریز بود و هم مجری برنامه.

د) برنامه خدا

برنامه خدا برای نجات در واقع همان راه نجات است. چگونه می‌توان به نجات و رستگاری دست یافت؟ پولس می‌گوید تنها راه نجات

ایمان به این مطلب است که پسر خدا به صلیب رفت و گناه ما را کفاره داد. تعبیر پولس این است که انسان‌ها - که همه فاسق هستند - با ایمان آوردن به پسر خدا و صلیب او و اینکه گناه آدم کفاره داده شده است گویا با مسیح به صلیب رفته‌اند و بدین طریق با اینکه عادل نیستند و گناهکارند (چون کفاره را خودشان نداده‌اند)، بی‌گناه و عادل به حساب می‌آیند. [16] علاوه بر این پولس تأکید دارد که هیچ نجاتی در شریعت نیست و اصلاً شریعت برای نجات و رستگاری نیامده است و در واقع با صلیب مسیح دوره شریعت به سر آمده است. [17] پس برنامه خدا برای نجات انسان این بوده است که پسر یگانه خود را بفرستد تا به شکل انسان درآمده، به صلیب رود و انسان‌ها، با ایمان به این پسر و صلیب او نجات یابند. در واقع انسان‌هایی که دشمن خدا شده بودند با خون مسیح با خدا آشتی می‌کنند و دوست خدا می‌شوند. [18]

نکته بسیار مهم در بحث نجات‌شناسی مسیحی این است که ماجرای صلیب، مسیحیت را در میان ادیان منحصر به فرد کرده است. نویسنده‌ای مسیحی می‌گوید:

اساس سایر ادیان بر تعالیم بنیان‌گذاران آن قرار دارد. مسیحیت با تمام این ادیان این تفاوت را دارد که بر اساس مرگ بنیان‌گذار خود قرار گرفته است. اگر مرگ مسیح را به کناری بگذاریم مسیحیت به سطح سایر ادیان نزول خواهد کرد. در آن صورت هرچند هنوز هم اخلاقیات عالی در دست خواهیم داشت ولی فاقد نجات خواهیم بود. اگر صلیب را برداریم قلب مسیحیت از بین خواهد رفت. [19] این نکته باعث شده است که مسیحیت از جهت دیگری نیز از سایر ادیان متمایز باشد. نجات در مسیحیت به ایمان به حادثه‌ای خاص که در زمان و مکانی خاص رخ داده، منوط شده است؛ اما ادیان دیگر هرچند نجات را در تعالیم خود می‌دانند، به راحتی ممکن است قائل شوند که همین تعالیم به صورت‌های دیگر برای مردم دیگر آمده باشد یا بگویند دیگران نیز قدری از حق را دارند و به آن عمل می‌کنند و چون ناآگاه هستند معذورند. از آنجا که مسیحیت نجات را به ایمان به صلیب منحصر کرده است، دیگرانی که به این ماجرا ایمان ندارند در واقع راهی برای نجات ندارند. می‌توان گفت که مسیحیت انحصارگراترین دین در میان ادیان است. [20]

ه) اساس مسیحیت

مسیحیت يك اسم تعینی است که به تدریج در استعمالات از نام مؤسس آن گرفته شده است، برخلاف «اسلام« که يك اسم‌تعیینی است و مقصود از آن «تسلیم‌بودن در مقابل حق« است. اما اگر از مسیحیان بخواهیم که يك نام تعینی بر دین خود بگذارند، بدون شك نام «انجیل« یا «بشارت« را می‌گذارند. مقصود از بشارت، بشارت به نجات است، نجاتی که تنها با صلیب مسیح حاصل می‌شود. پس مسیحیت در واقع بشارت به صلیب است. [21]

ادامه دارد ...

زیرنویسها

- [1]. رك: ویلیام هوردن، راهنمای الاهیات پروتستان، ص38؛ آرچیبالد رابرتسون، عیسی اسطوره یا تاریخ، ص61-63.
 - [2]. تونی لین، تاریخ تفکر مسیحی، ص448.
 - [3]. هنری تیسن، الاهیات مسیحی، ص219.
 - [4]. توجه شود که پولس بر اساس تورات و تفسیری که از آن دارد سخن می‌گوید.
 - [5]. رك: همان، ص147-152 و 171-190 و 218-229؛ الامیرکانی، نظام‌التعلیم فی علم‌اللاهوت القویم، ج2، ص51-54 و 64-75 و 94-136 و 176-177 و 228-263.
 - [6]. ولیم بارکلی، تفسیر العهد جدید، ص94.
 - [7]. رك: متی المسکین، شرح رساله القدیس بولس الرسول الی اهل رومیة، ص380-381؛ هنری تیسن، الاهیات مسیحی، ص262.
 - [8]. رك: رومیان، 8: 3-4؛ افسسیان، 4: 23-24.
 - [9]. رك: اول قرننتیان، 15: 21-22؛ رومیان، 5: 12-18.
 - [10]. رك: اول قرننتیان، 15: 42-50؛ افسسیان، 3: 4-6.
 - [11]. رك: هنری تیسن، پیشین، ص162 و 176؛ الامیرکانی، پیشین، ص119؛ ولیم بارکلی، پیشین، ص96؛ متی المسکین، پیشین، ص276.
- Catechism of the Catholic Church, p.90
- [12]. رك: رومیان، 7: 18-21 و 8: 23؛ غلاطیان، 5: 16-18.
 - [13]. رك: الامیرکانی، پیشین، ص161-173؛ هنری تیسن، پیشین، ص220؛ توماس میشل، کلام مسیحی، ص81-89.
 - [14]. رك: جوان اگریدی، مسیحیت و بدعت‌ها، ص186-187؛ Christian Theology, Alister, E. McGrath, p.21
 - [15]. رك: انجیل یوحنا، 3: 16؛ رومیان، 8: 3؛ غلاطیان، 4: 4 و 5؛ عبرانیان، 2: 14-16؛ الامیرکانی، پیشین، ص189؛ هنری تیسن، پیشین، ص219.
 - [16]. رك: رومیان، 3: 21-26 و 5: 1 و 9؛ عبرانیان، 9: 22.
 - [17]. رك: دوم قرننتیان، 3: 7-11؛ غلاطیان، 2: 19-21 و 3: 10-14 و 23-29.
 - [18]. رك: رومیان، 5: 10؛ دوم قرننتیان، 5: 18؛ کولسیان، 1: 20.
 - [19]. هنری تیسن، پیشین، ص219.
 - [20]. مایکل پترسون، و...، عقل و اعتقاد دینی، ص402-404.
- منبع: پایگاه دانشگاه ادیان و مذاهب، با ویرایش اعتدال

